

بازخوانی پروژه عرفان مدرن

منبع: سایت خبرگزاری ایسکانیوز، روز جمعه، مورخ: ۹۳/۲/۱۸

کارنامه‌ی فکری شما، خبر از گستردگی موضوعی فعالیت هایتان می‌دهد. آثار بسیار در باب فلسفه، مقالاتی در زمینه روشنفکری دینی و مطالعاتی در شرح و تفسیر ادیبان معاصر، خصوصا سهراب سپهری، این گمان را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که با مجموعه‌ای متفرق و غیرمنسجم مواجه است. آیا مطالعات و فعالیت‌های شما هدف واحدی را پی می‌گیرد و همگی در خدمت پیشبرد پروژه فکری واحدی هستند؟

چنان که اشاره کردید، در چند سالی که در فضای فکری - فلسفی فعالیت میکنم، به حوزه‌های متعددی پرداخته‌ام. بخشی از آثار و فعالیت‌هایم، به اقتضای تحصیلاتم در سنت فلسفه تحلیلی، کارهای تخصصی فلسفی بوده است. انتشار کتابهایی چون « سکوت و معنا»، « زبان و تصویر جهان»، « عام و خاص در اخلاق»، « امر اخلاقی، امر متعالی» و « درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق» محصول این کند و کاوهای فلسفی است. در همین راستا، بناست به زودی شرح و ترجمه‌ی من از «رساله منطقی-فلسفی» لودویگ ویتگنشتاین منتشر شود. افزون بر آن، به مباحث حوزه روشنفکری علاقه مند بوده و به نحو جدی در آن کار کرده‌ام. اولین کار من در این قلمرو، انتشار کتاب «آیین در آئینه: مروری بر آراء دین شناسانه عبدالکریم سروش» بود که سوبه‌ای دین شناسانه و روشنفکرانه داشت. پس از آن، در باب آراء روشنفکران معاصر نظیر مهدی بازرگان، علی شریعتی، داریوش شایگان، محمد مجتهدشبهستری، مصطفی ملکیان، مراد فرهادپور... جستارهایی منتشر کردم که بخشی از آنها در کتاب «ترنم موزون حزن» گرد آمده و منتشر شده؛ امیدوارم جلد دوم این جستارها، «فکر نازک غمناک» نیز به زودی مجوز بگیرد و روانه بازار گردد. همچنین مقالات چندی در باب مسائلی چون «حجاب»، «ارتداد»، «مباهته»، «سنگسار» و توسعا رابطه میان فقه و دین و اخلاق منتشر کرده‌ام که می‌توان آنها را ذیل پروژه‌ی رفرم دینی قرار داد.

از سوی دیگر، خصوصا در سالیان اخیر مقالاتی در حوزه ادبیات منتشر کرده‌ام؛ اخیرا کتاب «در سپهر سپهری»، که شامل مجموعه‌ای از این جستارهاست، منتشر گشته است. بخشی از این مطالب، حاصل ذوق و علائق ادبی من است؛ سالهاست با ادبیات کلاسیک و معاصر پارسی، به اقتضای علائق شخصی مانوسم. پس از آنکه فلسفه خواندم، کوشیده‌ام از منظر دیگری به این آثار پرداخته و نوعی مواجهه آگریستانسیال و وجودی و معنوی به آثار نویسندگان و شعرای معاصر از جمله سپهری و فرخزاد داشته باشم. از اینرو، وقتی «هشت کتاب» سپهری را می‌خوانم، می‌بینم مضامین اشعار آن، به کار پروژه‌ی رفرم دینی که من سالهاست دلمشغول آن هستم، می‌آید. به همین دلیل، افزون بر مقالاتی که درباره مفاهیم باد، باران، مرگ، عشق، تنهایی و ... در «هشت کتاب» نوشته‌ام، در سلسله مقالات «طرحواره‌ای از عرفان مدرن»، از اشعار سپهری برای تقریر و بسط سوبه‌های مختلف آنچه من آنرا «عرفان مدرن» می‌نامم، بهره برده‌ام. پرسش محوری من در این سلسله مقالات از این قرار است که چگونه می‌توان در جهان راززدایی شده‌ی کنونی، سلوکی معنوی خویش را سامان بخشید. اخیرا مقاله هفتم از این سلسله مقالات تحت عنوان «مناسک فقهی و سلوک معنوی» منتشر شده است.

شما اسم پروژه‌های تان را روشنفکری دینی گذاشتید و آن را رفرم دینی خواندید. آیا در این نامگذاری تعمدی دارید؟ یعنی کار شما در ادامه روشنفکری نیست و کاری جدید است؟

خیر. ذیل همان پروژه روشنفکری دینی است، با تاکید بر برخی سویه‌های دیگر آن. در سلسله مقالات عرفان مدرن، کوشیده‌ام بُعدی از ابعاد پروژه روشنفکری دینی را که کمتر بدان پرداخته شده، بسط داده و پیش ببرم. بخشی از کار معطوف به نقد و بازخوانی آموزه‌های عرفان سنتی است، نظیر نقد مفهوم «فناء فی الله»؛ بخشی از کار نیز سویه‌ایجابی دارد و معطوف به تبیین مقومات و مؤلفه‌های نحوه زیست مسلمانی و معنوی در دنیای مدرن است.

برخی در مقام نقد عملکرد نواندیشان دینی می‌گویند آثار این روشنفکران معطوف به بازخوانی انتقادی سنت دینی است و عموماً صبغه سلبی دارد. هر چند آثار روشنفکران دینی، سویه‌های سلبی دارد، اما این تمام ماجرا نیست و مضامین ایجابی هم در آثار و جستارهای آنها یافت می‌شود. در سلسله مقالات «طرحواره‌ای از عرفان مدرن»، افزون بر نقد برخی از آموزه‌های عرفان سنتی، مؤلفه‌های سلوک معنوی و رهگشا در جهان راززدایی شده‌ی کنونی تبیین شده است. در عین حال، چنانکه اشاره کرده‌ام، حدود و ثغور سلوک معنوی در این سلسله مقالات به روایت من تبیین شده است. مدلول این سخن این است که ممکن است کسانی با اصل ادعا همدل باشد و صورتبندی سلوک معنوی در جهان راززدایی شده‌ی پیرامونی را علی‌الاصول امکان‌پذیر بداند؛ اما با روایت و تبیین من از این مهم بر سر مهر نباشند. علی‌ای حال، این مباحث در راستای پروژه روشنفکری دینی است و بناست چیزی به ادبیات آن بیفزاید.

اگر بخواهیم این پروژه‌ی ایجابی‌سروش دباغ را نامگذاری کنیم، شما چه نامی را برای آن مناسب میدانید؟
این پروژه که شامل مؤلفه‌های مختلف است، متکفل پرداختن سهم دل و سهم عقل در جهان راززدایی شده‌ی کنونی است. چنانکه در مقاله «الاهیات روشنفکری دینی» آورده‌ام، نسبت سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و کنش دینی از مقومات این پروژه است؛ سلسله مقالات «طرحواره‌ای از عرفان مدرن» متکفل تبیین بخشی از این پروژه است، نه همه آن.

چنان که جنابعالی هم مطلعید، بعضی از متفکران کنونی، معتقدند که پروژه‌ی روشنفکری دینی به پایان خود رسیده است و اکنون باید به چیزی مانند احیای دینی یا رفرم دینی بپردازیم. به نظر می‌رسد شما چنین اعتقادی ندارید و به باور شما هنوز می‌توان به این پروژه پرداخت.

بله. اتفاقاً دو سال پیش، در میزگردی، دوست گرامی، دکتر آرش نراقی همین رأی را مطرح کردند. من با ایشان هم رأی نیستم و فکر می‌کنم که در اینجا، نزاع از نوع نزاع لفظی است. نباید بر سر اسم نزاع کرد. کسی می‌تواند کند و کاوهایی که در دهه‌های اخیر انجام شده را ذیل کار روشنفکرانه جای دهد، کسی می‌تواند آنها را ذیل کار احیاگرایانه. اسم چندان مهم نیست که مسمأ. مفاد و محتوا در این میان محوریت و موضوعیت دارد.

سال گذشته با دکتر محمود صدری در این باب گفتگویی مکتوب داشتیم که در نشریه «چشم انداز ایران» منتشر شد؛ ایشان «اصلاح دینی» را از «احیای دینی» تفکیک کردند. بنا بر تعریف صدری، اصلاح دینی همان کاری است که اقبال لاهوری و عبدالکریم سروش کرده‌اند و در آن نوعی رادیکالیسم دیده می‌شود. ولی این رادیکالیسم در احیای دینی وجود ندارد. از اینرو به نزد ایشان بهتر است امروزه به احیای دین همت گماریم و آنرا در دستور کار خویش قرار دهیم. به نظرم در این بحث باید دید منظور از واژه «احیا» چیست و متضمن چه معنایی است. مرحوم احمد آرام عنوان کتاب اقبال لاهوری reconstruction of religious thought را در زبان فارسی، «احیای فکر دینی» ترجمه کرده‌اند. به نظر من، این ترجمه مناسبی نیست و بهتر است به جای واژه «احیاء» از «بازسازی» و

عنوان «بازسازی فکر دینی» سخن گفت و سراغ گرفت. «بازسازی»، برای پروژه‌ی فکری اقبال و عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری واژه مناسبی است، اما احیای دینی را می‌توان در آثار مرحوم مطهری سراغ گرفت.

چنانکه در می‌یابیم، پروژه‌ی بازسازی، پروژه‌ای پسینی است نه پیشینی. به تعبیر دیگر، نباید از پیش مشخص کرد که چه سنخ کارها و آثاری باید در ذیل این پروژه منتشر گردد و چه آثاری نباید؛ چرا که اولاً ذر روزگار کنونی، تحقق چنین امری تقریباً محال است و نمی‌توان کسی را از انتشار مطلبی منع کرد؛ که «در اربندی ز روزن سر برآرد». انقلاب تکنولوژیک و سربرآوردن انواع رسانه‌ها، عملاً جایی برای سانسور باقی نگذاشته است. ثانیاً، نمی‌توان از پیش تعیین کرد طرح فلان و بهمان نظر به سود جامعه فکری و فرهنگی هست یا نه. باید اجازه داد مباحث مختلف و متنوع در فضای عمومی در افکنده شود و در فضای عمومی و از طریق گفتگوی بین الازدهانی چکش خورد و صیقل یابد و سره از ناسره تفکیک شود. مخاطبان نیز با خواندن آثار مختلفی که منتشر می‌شود، داوری معرفتی خود را خواهند کرد؛ برخی از آموزه‌ها را که موجه می‌یابند، بر می‌گیرند و برخی دیگر را فرو می‌نهند.

اگر اجازه دهید کمی به عقب برگردیم. چنان که فرمودید، برخی به روشنفکران دینی انتقاد می‌کنند که تنها به وجه سلبی و انتقادی می‌پردازند و نگاه ایجابی در کارهایشان بروز و نمودی ندارد. این مسئله از آن روست که روشنفکر دینی سعی می‌کند با خوانش انتقادی سنت دینی‌ای که در آن بالیده، به اصلاح و ترمیم جامعه بپردازد و نوعی سازواری میان ارزش‌های سنتی و ارزش‌های جدید و مدرن ایجاد نماید. در واقع به باور من، این متفکران وجه ایجابی نگاه خود را بر دوش دین گذاشته‌اند و ارزش‌های دینی، قادرند این خلاء را بپوشانند. برای مثال پروژه‌ی فکری دکتر سروش را در نظر بگیرید. ایشان با تمایزگذاری میان دین داری معیشت اندیش، دین داری معرفت اندیش و دین داری تجربه اندیش، از منظر انتقادی و سلبی بیان می‌کنند که دین داران جامعه ما عموماً به دین داری معیشت اندیش و معرفت اندیش مشغولند و گوهر دین داری را که همان داشتن تجربه‌ی دینی است و نزد پیامبران و عرفا بوده است، از دست داده‌اند. این سخن متضمن این نگاه ایجابی است که ما باید به سمت شیوه‌ی دین داری تجربه اندیشانه‌ی پیامبران و عرفا که در دین و سنت نمونه‌های فراوانی دارد حرکت کنیم. اکنون سوال من آن است که وقتی شما هدف خود را پرداختن به وجه ایجابی پروژه‌ی روشنفکری دینی قرار داده‌اید، آیا مانند سایر روشنفکران دینی، رویکردی درون دینی دارید و از سنت دینی خودمان استفاده می‌کنید یا از دیدگاه دیگری بهره می‌برید؟

اشاره‌ی خوبی کردید. چنان که در یکی از مقالات «طرحواره‌ای از عرفان مدرن» تاکید کرده‌ام، آنچه من در مقام شرح آنم، ذیل دین داری تجربه اندیش و در چارچوب سنت دینی خود ما قرار می‌گیرد و فرادینی نیست. از قضا چندی پیش، نوشتاری در باب مقایسه‌ی مقالات «عرفان مدرن» من با مباحث جناب مصطفی ملکیان منتشر شد. همانطور که نویسنده نیز در آن نوشتار متذکر شده بود، مباحث من با دیدگاه ایشان، به رغم برخی تشابهات، تفاوت محسوسی دارد. جناب ملکیان بیشتر از یک معنویت فرادینی سخن می‌گویند؛ معنویتی که نسبت به ادیان لایشرط و لاقضاست و از میراث سنن دینی و معنوی مختلف بهره می‌برد. اما آنچه من از آن تحت عنوان عرفان مدرن یاد می‌کنم، عرفانی است که ذیل یک سنت دینی صورتبندی می‌شود، معطوف به بازخوانی انتقادی عرفان اسلامی است و در عین حال نسبت به دستاورد های معرفتی جهان جدید، گشوده. بر همین سیاق، علی‌الاصول کسانی می‌توانند روایت خویش از مفهوم عرفان مدرن را ذیل سنت مسیحی، یهودی و یا بودایی صورتبندی کنند؛ من آنرا ذیل سنت اسلامی تبیین کرده‌ام.

همان طور که جناب عالی در مقاله ی خود، در باب تفاوت میان مولفه های عرفان سنتی و مدرن فرموده اید، در گذشته عارفان نگاهی ثنوی و افلاطونی به جهان داشتند و از جدایی و وصال حرف می زدند و می خواستند به مرتبه ی فنا برسند، اما عرفای امروز، در کی واحد از عالم دارند و خود را از امر قدسی جدا نمی بینند تا در شوق وصال باشند. همچنین در این عصر افراد بر اراده تاکید دارند و فنا را نمی پسندند. به نظر می رسد این نگاه افلاطونی که شما اشاره کردید، در واقع همان نگاه دینی است. و شاید بتوان گفت به میزانی که این مولفه را تغییر دهید، به همان میزان از نگاه و جهان بینی دینی خارج شده اید.

در مقالات اول و دوم «طرحواره ای از عرفان مدرن» توضیح داده ام که در سنت دینی-عرفانی ما نیز عرفای متعددی از این دوگانه فراتر رفته اند و به نوعی نگاه «نوافلاطونی» رسیده اند. با این حساب شما باید بگویید سخنان چنین عرفایی نیز متضمن عدول از نگرش دینی است. به نظرم یکی پنداشتن نگرش دینی با نگرش افلاطونی، متضمن «مغالطه ی کنه و وجه» است. به تعبیر دیگر، انواع مختلف دینداری، به دینداری متعارف که از سنخ دینداری معیشت اندیش است، تحویل می یابد. هر چند دینداری کثیری از متدینان، دینداری معیشت اندیش است، اما لازمه این سخن این نیست که تنها این نوع دینداری را می توان در عالم دین ورزی سراغ گرفت؛ چرا که دین داری تجربت اندیش و عارفانه که در آثار عرفایی نظیر با یزید بسطامی، ابو الحسن خرقانی، عطار نیشابوری، محی الدین ابن عربی، جلال الدین رومی و ... یافت می شود نیز در زمره انواع دینداری است. به همین دلیل تصور می کنم همچنان می توان این پروژه را ذیل دین داری تجربت اندیش گنجانند و حدود و ثغورش را کاوید.

اما با این رویکرد عام، مشکلاتی پیش می آید. شما برای بازسازی عرفان از منظری مدرن، به سپهری استناد می کنید و پیش از شما دکتر سروش، از عرفان مولوی بهره می گرفت. اما در این میان تفاوت بسیاری وجود دارد. مولوی در فرهنگ دینی ما، از جایگاه مقبولی برخوردار است و دین داری او، نحوی اصیل از زیست دین ورزانه تلقی می شود. اما سپهری در فرهنگ ما چنین جایگاهی ندارد و سلوک عرفانی و طریق دین ورزی او نمی تواند به عنوان الگو و نمونه ای از یک دین داری درست مطرح شود. آیا شما در انتخاب سپهری دلیل خاصی دارید؟ اگر صرفاً بخواهیم عرفان سنتی را از منظر عرفان مدرن نقد کنیم، چرا به کسانی مانند هولدرلین و گوته که بسیار بیش از سپهری در فضای مدرن زندگی کرده اند نپردازیم؟ اساساً چطور می توان میان عرفان های مختلف مدرن یکی را انتخاب کرد و آن را مبنای کار قرار داد؟ با توجه به آنکه در کشور ما، عرفان های نوظهور کاذب بسیار رواج دارد، پروژه ی شما چگونه می تواند این عرفان های کاذب را از دایره ی حقیقت بیرون بگذارد؟

افزون بر سپهری، از شریعتی، بازرگان، اقبال لاهوری، شایگان و مجتهدشستری نیز به عنوان سالکان و عارفان مدرن نام برده ام؛ این باب مفتوح است و علی الاصول می توان بر تعداد سالکان مدرن افزود. در باب مولوی و توسعا دیگر عرفا، عنایت داشته باشید، تا امروز هم برخی از فقها نحوه زیست دینی آنها را به رسمیت نشناخته اند. فراموش نکنیم منصور حلاج، عین القضات همدانی، شیخ سهروردی، در دنیای پیشا مدرن و به فتوای فقها تکفیر شدند و جان خود را از دست دادند. چند سال پیش که کنگره بین المللی مولوی در تهران برگزار شد، برخی از روحانیون قم نسبت به برگزاری این کنگره اعتراض کردند. اگر از فقها و برخی از دینداران سنتی پرسید، طایفه عرفا و فلاسفه، علی الاصول دینداری اصیلی ندارند؛ اما اگر در عالم دینداری، کثرت موجود را به رسمیت بشناسیم، که به نظرم باید چنین کرد، آنگاه می توان دینداری تجربت اندیش (عارفانه) را در این میان به رسمیت شناخت. «عرفان مدرن»، چنانکه بیشتر آوردم ذیل این نوع دینداری و معطوف به بازخوانی انتقادی سنت عرفانی شکل گرفته است؛ چرا که ما در این سنت بالیده ایم و

پیشینه تربیتی و معرفتی ما با این سنت عجین شده است. کسانی می توانند عرفان های مدرن دیگری را مبتنی بر سنن عرفانی موجود بنا کنند و مؤلفه ها و مقومات مختلفی را در آن سراغ بگیرند. نفیاً و اثباتاً به آنها کاری ندارم و پروژه ی خود را مستقلاً پیش می برم. سپهری شاعری است که به زبان پارسی شعر گفته و به سنت ما تعلق دارد. از قضا سپهری شعرهای هولدرلین را نیز می خوانده است. آنچه در این میان اهمیت دارد و به کار ما می آید، صورت بندی تجارب معنوی و باطنی اوست؛ تجاربی که در اشعار مختلف «هشت کتاب» ریزش کرده است. سپهری، افزون بر عرفان شرقی، با سنت عرفانی اسلامی نیز آشنا بوده، اشعار کتاب «شرق اندوه»، لحن حماسی دارد و شورمندانه سروده شده و طنین انداز لحن مولوی در «دیوان شمس» است؛ در عین حال، سهراب سالکی است که، بر خلاف مولوی، در جهان رازدایی شده کنونی زیسته است. از اینرو می توان از ایده ها و نگرش و تجربه زیسته او بهره برد و تلقی نوینی از حدود و ثغور سلوک معنوی در روزگار کنونی را سراغ گرفت. افزون بر این، می توان از تجارب و احوال دیگر سالکان مدرن نیز برای انجام این مهم بهره برد.

سلوک عرفانی اصیل متضمن آثار و نتایج نیکوی باطنی و روحی است. سالکی که پای در وادی عرفان می نهد، برخی احوال خوش روحی را نصیب می برد و زندگی اخلاقی پیشه می کند و اصول اخلاقی را فرو نمی نهد. زیست عرفانی غیر اصیل یا به تعبیر شما نوظهور و کاذب، نه متوقف بر زیست انسانی و پاسداشت اصول اخلاقی است و نه احوال خوش روحانی و معنوی را برای فرد به ارمغان می آورد.

شما مباحث خود را در ذیل دین داری تجربت اندیشانه تعبیر می کنید. اما تفاوتی در نگاه شما با نگاه دکتر سروش وجود دارد. عبدالکریم سروش در یکی از آثار خود، بیان می کند که در جهان رازدایی شده ی کنونی، دینداری تجربت اندیش میسر نیست زیرا به نوعی راز آلودگی و قدسیّت نیاز دارد. به نظر ایشان، اگر ما بخواهیم به دین داری تجربت اندیش برویم، باید به وادی یقین وارد شویم و تردید را که در دین داری معرفت اندیش وجود دارد کنار بگذاریم. اما ظاهراً شما به استقبال این قضیه می روید و در واقع می گوید بیاید تجارب جدیدی ایجاد کنیم تا این اتفاق رخ دهد. یعنی شما برای معارف جدید ارزش قائلید. یعنی آنها را اصل و اساس می دانید و می خواهید تجاربی همخوان با آنها بدست آورید.

ترجیح می دهم به جای تعبیر یقین، از واژه ی «شکوفایی معنوی» و طمانینه استفاده کنم. به باور من، رسیدن به «یقین معرفت شناسانه» در روزگار کنونی دشوار است و کاملاً متصور است که سالک مدرن بدان نرسیده باشد و نرسد. فکر می کنم عبدالکریم سروش در بحث از «اصناف دینداری»، یقین را به معنای روانشناختی به کار می برند، نه معرفت شناختی. شکوفایی معنوی و طمانینه ای که من از آن یاد می کنم، متوقف بر یقین معرفت شناختی و ایمان شورمندانه که در روزگار کنونی دیرباب است، نمی باشد و بدون احراز چنین یقینی نیز بدست می آید؛ این طمانینه با نوعی آرامش ژرف درونی عجین می گردد.

سالک مدرن، لزوماً ایمانی شورمندانه ندارد. چنانکه در مقاله «پاکی آواز آبها: تاملی در اصناف ایمان ورزی» آورده ام، می توان انواع گوناگون ایمان را از یکدیگر تفکیک کرد: «ایمان شورمندانه»، «ایمان معرفت اندیشانه»، «ایمان آرزومندانه» و «ایمان از سر طمانینه». دینداری تجربت اندیش به روایت دکتر سروش همعنان با ایمان شورمندانه است؛ حال آنکه ایمان ورزی سالک مدرن، ضرورتاً متوقف بر این نوع ایمان ورزی نیست. سالک مدرن می تواند ایمان از سر طمانینه داشته باشد؛ ایمان ورزی ای که به نظر می رسد در جهان

جدید بیشتر رواج دارد. در این نوع ایمان ورزی، آرامش و طمانینه بیشتر دیده می شود؛ شکوفایی معنوی در آن موج می زند و شخص مؤمن، با خود و جهان در صلح است و احوال خوشی را نصیب می برد، بدون اینکه از یقین معرفت شناسانه برخوردار باشد. از سوی دیگر، سالک مدرن، با «بی خودی» به معنای نفی «با خودی» و خودپرستی و خودخواهی کاملاً بر سر مهر است و آنرا در نظام اخلاقی و سلوکی خود می گنجاند؛ در عین حال وی سلوک عارفانه را هم عنان با بکار بستن اراده و به منصب ظهور رساندن آن می انگارد. سالک مدرن، چنانکه در مقاله «طرحواره ای از عرفان مدرن ۳» آمده، آموزه «دیگری»^۱ به روایت ایمانوئل لویناس را پذیرفته و سلوک معنوی خود را حول آن تنظیم می کند. پروای «دیگری» گوشت و پوست و خوندار را داشتن و در راستای کاهش درد و رنج ایشان گام برداشتن، قوام بخش شکوفایی معنوی و آرامش و طمانینه سالک مدرن است.